حدیث گویی بر فراز دار

مهدی آقابابایی



بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث گویی بر فراز دار

نویسنده:

مهدی آقابابائی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدیث گویی بر فراز دار

مشخصات کتاب

نویسنده: مهدی آقابابایی

ناشر : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

چکیده

در این جزوه به شمه ای از زندگانی یار باوفا و مخلص امیرالمومنین علیه السلام همان کسی که حتی بر فراز دار سخن از ولایت می گوید و حمایت از مولایش امیرالمومنین علیه السلام می کند و به پیشگویی های میثم مانند اینکه او به دست ابن زیاد به شهادت می رسد و واقعه ی کربلا و این که انتقام خون پاک امام حسین علیه السلام توسط مختار گرفته می شود را در زندان گوشزد نموده است.

واژگان کلیدی

امیرالمومنین، حدیث گویی، میثم تمار، شهادت، چوبه دار، مختار.

تولد میثم

در خانه ای با صفا، در یکی از مناطق ایران (خوزستان) پسری چشم به جهان گشود که او را میثم نام نهادند. پدرش به شغل خرما فروشی مشغول بود به همین علت به وی یحیی تمار؛یعنی، خرما فروش می گفتند.

میثم به سرعت دوران کودکی ، نوجوانی و جوانی را پشت سر گذارد. دست تقدیر میثم را از شهر و دیار خود آواره کرد، آزادی او را سلب نمود، و او را در زمره بندگان قرار داد تا جایی که حتی اسم او نیز تغییر و به سالم معروف گردید.

دست روزگار سالم را به عنوان غلام و برده یکی از زنان قبیله بنی اسد گردانید و او به خدمت گذاری مشغول شد.

رآزاد شدن میثم

حضرت امیر (علیه السلام) که به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) جوان مردترین انسانها بودند و تحمل این را نداشتند که ببینند ، انسانی که آزاد خلق شده و بنده دیگری باشد به خصوص اگر آن انسان، بزرگواری مثل میثم باشد در دوران حکومتشان میثم را از صاحبش خریداری کردند.

از او پرسیدند: ما اسمک؟ (اسم تو چیست؟)

جواب داد : سالم.

حضرت فرمودند: اخبرنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) : ان اسمک الذی سمّاك به ابوك فی العجم میثم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا خبر داد که پدرت در عجم هنگام ولادت نام میثم بر تو نهاد.

سالم جواب داد: صدق الله و رسوله و صدقت یا علی و الله انه لاسمی (خدا و رسولش راست گفتند و شما درست فرموده اید به خدا قسم نام من میثم است).

حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود: فارجع الی اسمک الذی سماك به رسول الله و اکتنی بابی سالم (به نام اصلی ات که رسول

الله فرموده اند برگرد و ما کنیه تو را ابوسالم می گذاریم).

به این ترتیب حضرت اسم سالم را به نام اصلی اش یعنی میثم تغییر دادند و سپس او را در راه خدا آزاد نمودند.(۱)

میثم از شیعیان علی علیه السلام می شود

اینک میثم آزاد شده در پوست خود نمی گنجد آزادی از قید انسانها آن هم به دست بهترین انسان روی زمین اما آیا این آزادی برای شخص بزرگواری همچو میثم کافی است؟ خیر! او در جست و جوی آزادی دیگری است؛ آزادی از قید و بند هوای نفس و جهالت؛ اما چه کسی می تواند میثم را از قید جهل و هوا پرستی نجات دهد؟ آیا کسی به جز مولی الموحدین امیرالمومنین علی (علیه السلام) وجود دارد؟

میثم به دنبال مولایش به راه می افتد؛ رسم شاگردی را ادا می کند و در مسیر او حرکت می کند و پا جای پای مولا می گذارد؛ روزها در مسجد و شبها در نخلستان و خلاصه هر کجا که مولا می رود همچون غلامی حلقه به گوش کسب علم و معرفت می کند که علی (علیه السلام) نیز که میثم را شایسته شاگردی مکتب خود می بیند، علوم کثیره و اسرار پنهان و اخبار آینده را به او می آموزد.

حال میثم است که ناله های علی (علیه السلام) را در مسجد جعفی کوفه باز گو می کند:

«الهی کیف ادعوک و قد عصیتک و کیف ادعوک و قد عرفتک ...»(۲)

میثم است که تفسیر آیات قرآن از آیه اصحاب اخدود تا دیگر آیات را از زبان مولایش بیان می کند.

اوست که از شب نشینی های خود با علی (علیه السلام) و مباحث ولایی و معرفتِ به اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گوید:

«یا میثم احبب آل محمد و ان کان فاسقاً زانیاً و ابغض مبغض آل محمد و ان کان صواما قواماً فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول: ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه، ثم التفت الی و قال هم والله انت و شیعتک و میعادک و میعادهم الحوض غدا غرا محجلین متوجین»(۳)

اوست که از پاسخ های علی (علیه السلام) به پرسش های فرستادگان یهود و نصاری و مسلمان شدن آنها خبر می دهد.

میثم است که اسرار و احوال و افعال علی (علیه السلام) را برای مردم بیان می کند.

آری! دیگر میثم برده سابق نیست، بلکه از شیعیان مخلص و از اهل سرّ علی (علیه السلام) به شمار می آید.

امیرالمومنین علیه السلام معارف فراوان و رازها و اسرار مخفی بسیاری را به میثم تعلیم داده بود.(ابن ابی الحدید)

منزلت میثم در محضر علی علیه السلام

نقل کرده اند که علی علیه السلام به قدری به میثم ارادت داشت که اغلب در دکان او می نشست و به ارشاد وی می پرداخت و گاهی که میثم به دنبال کاری می رفت ، به جایش خرما می فروخت.

یک روز امیرمومنان علیه السلام میثم را دنبال کاری فرستاده بود و خود ایشان به جای او خرما می فروخت یکی از مشتری ها پول تقلبی به آن حضرت داد.

حضرت فرمود: « خرما را تلخ خواهد یافت».

چیزی نگذشت که خریدار آمد و گفت: « یا علی! این خرما تلخ است». امیرمومنان علیه السلام خرما را پس گرفت و پول تقلبی اش را پس داد.

یک انسان به چه مقامی می باید رسیده باشد که امام علیه السلام در منظر عام برای او کار کند و به جای او بنشیند و خرما بفروشد؟!

آری چنین منزلتی سزاوار میثم است چون دست پرورده ی علی علیه السلام است.

وقتی که ابن زیاد میثم را محاکمه می کرد، به او می گفت: به من گفته اند که تو به ابوتراب (حضرت علی علیه السلام) از همه نزدیکتر بوده ای؟

میثم مدت چهار سال در کوفه از پیشگاه حضرت علی علیه السلام بهره برد. اما در این مدت کوتاه دریایی از علوم و معارف آقیانوس بیکران دانش فضیلت را اندوخت.(۴)

رفیق علی علیه السلام

آنچه در تاریخ مشاهده می شود دلالت دارد که میثم فراتر از یک صحابه برای علی علیه السلام مطرح بوده است. میثم، رفیق صمیمی علی علیه السلام و مونس و همدم او بود.

عبدالله بن عباس از شاگردان برجسته ی علی علیه السلام و پسر عموی او بود و به دانشمند امت شهرت داشت روزی به میثم برخورد. میثم به او گفت: « ای پسر عباس، هر چه از علم تفسیر قرآن می خواهی، از من بپرس، چون من از مولایم شنیده و آموخته ام».

ابن عباس به کنیزش دستور داد کاغذ و قلم حاضر کرد و بدون درنگ شروع به نوشتن سخنان میثم کرد. آنگاه میثم از شهادت خویش سخن به میان آورد.

ابن عباس گفت: تو فالگیری می کنی و سپس کاغذ را پاره کرد.

میثم گفت: شتاب نکن و کاغذ را پاره مکن اگر اینها را که گفتم اتفاق نیفتاد آن را پاره کن.(۵)

فهم سخن معصوم و تحمل آن برای هر کس میسر نیست. ظرفیت علمی و ایمانی می طلبد باید انسان به مقام و منزلت آنها آگاهی و معرفت داشته باشد تا بتواند سخنان عمیق و راز دار آنها را هضم کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: احادیث ما سنگین و دشوار است، کسی نمی تواند آن را تحمل کند، جز پیامبر مرسل و فرشته ی مقرب و شخص با ایمانی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد.(۶)

صالح پسر میثم می گوید: پدرم نقل می کرد که یک روز در بازار نشسته بودم. اصبغ بن نباته – یکی از اصحاب علی علیه السلام –پیش آمد و گفت: از امیرمومنان شنیدم که فرمود: « حدیث ما سخت ودشوار است، کسی نمی تواند آن را تحمل کند جز فرشته مقرب، پیامبر مرسل و شخص با ایمانی که خداوند او را با ایمان آزموده باشد».

پدرم گفت: از جای خود پریدم و به محضر امیرمومنان علیه السلام شتافتم و عرض کردم: جانم فدای شما، از اصبغ چیزی شنیدم که دلم گرفت! فرمود: چه شنیدی؟ آنچه اصبغ گفته بود به عرض رسانیدم. فرمود: میثم بنشین آیا هر علمی را دانشمندان می توانند تحمل کنند؟ مگر نمی بینی هنگامی که خداوند به فرشتگان می فرمود: می خواهم در روی زمین جانشینی برای خودم قرار دهم، فرشتگان گفتند: آیا کسی را در روی زمین قرار می دهی که فساد می کند و خون می ریزد! آیا فرشتگان توانستند آن علم را تحمل کنند؟

پدرم گفت: عرض کردم: این گفتار شما به خدا سوگند از آنچه اصبغ نقل کرد مهم تر است.

آنگاه علی علیه السلام داستانی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرد که پس از نزول تورات ، موسی علیه السلام خیال می کرد که در زیر آسمان کبود، کسی بالاتر و داناتر از او نیست. خداوند متعال برای اینکه پیامبر بزرگوارش دچار عجب و خودپسندی نشود به او خبر داد که در میان مخلوقات داناتر از او هم وجود دارد. حضرت موسی علیه السلام برای کسب فیض از پیشگاه آن مرد با فضیلت، از خداوند خواست که او را به خدمت آن بزرگوار هدایت فرماید.

خداوند او را نزد حضرت خضر علیه السلام هدایت فرمود. در این دیدار حضرت خضر علیه السلام سه کار انجام داد که برای

حضرت موسی علیه السلام قابل تحمل نبود: ۱- کشتی را سوراخ کرد ۲- جوانی را کشت. ۳- دیوار مخروبه ای را تجدید بنا کرد. حضرت موسی علیه السلام که از راز آنها آگاه نبود ، نتوانست آنها را تحمل کند، لذا زبان به اعتراض گشود.(۷)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روز غدیر دست مرا گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.

میثم! مگر امت اسلامی توانست آن را تحمل کند؟ جز آنها که خداوند دستشان را گرفت و نگهشان داشت.

میثم مژده باد بر شما، باز هم مژده باد بر شما، باز هم مژده باد که خداوند به شما مقامی داده که به فرشتگان و پیامبران و دیگران امتها نداده است که توانستید فرمان رسول خدا را تحمل کنید.(۸)

معجزه تکان دهنده امام، از زبان میثم تمّار

میثم تمار گوید: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد جامع کوفه ما را موعظه می کرد، و خطبه امام علیه السّلام به طول انجامید و مردم را از دنیا بر حذر می‌داشت، در این موقع یک نفر از منطقه شهر «انبار» به دادخواهی و استمداد وارد شد، و فریاد زد: یا علی علیه السّلام بـه شیعیان و پیروانت، رحم کن، زیرا لشکر معاویه، به ما حمله کرده و شهرها و ساکنان اطراف فرات را که ما بین «هیبت» و «انبار» واقع شده‌اند؛ غارت کرده؟ امام علیه السّلام خطبه را قطع کرد و فرمود: وای بر تو، برخی از لشکریان معاویه به دهکده‌ای کـه در همسایگی دیوارهای شهر «انبار» واقع است حمله برده و هفت زن و هفت کودک و هفت دختر را کشتند، و حرمتشان را از بین بردند و با سم اسبان خود، بر بدنشان تاختند و گفتند: این کار را علی رغم ابی تراب انجام می‌دهیم؟! «ابراهیم بن حسن ازدی» که پای منبر نشسته بود، برخاست و عرض کرد: یا علی علیه السّلام این قدرتی که با آن جریانات را از روی همین منبر می‌بینی، داری و هجوم لشکر معاویه، فرزند «آکلهٔ الاکباد» و تجاوز و بلاهایی که بر شیعیانت وارد می‌آورد، می‌بینی، ولی کاری صورت نمی‌دهی؟ و چرا در مورد او کوتاهی می کنی؟

امام علیه السّلام این آیه را قرائت کرد:

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَة: کنایه از این که باید حجت بر مردم تمام شود، و کارها حساب دارد! مردم از گوشه و کنار مسجد، فریاد برآوردند، یا علی علیه السّلام تا کی، باید به این آیه، مثل بزنی، در حالی که پیروانت، نابود می‌شوند؟

فرمود: تا قضای الهی انجام شود.

«زید بن کثیر مرادی» عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السّلام دیروز فرمان می‌دهی و ما را به جنگ با معاویه ترغیب می کنی و دو نفر به حکومت نزد تو می‌آیند و یکی از آنها را که تندی کرد، به سگ تبدیل کردی، آنگاه به تو پناه آورد، دوباره به شکل اولش بازگرداندی، اصحاب می گویند: چرا با این قدرت کار معاویه را نمی‌سازی؟ می‌فرمایی:

قسم به شکافنده دانه و خالق انسان، اگر بخواهم با همین پا بر سینه معاویه می‌زنم و او را از روی تخت، واژگون می کنم، پس چرا کار را یکسره نمی کنی؟ می‌خواهی در بارهات شک کنیم و به جهنم برویم؟

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: اکنون این کار را انجام می‌دهم و بر سینه فرزند هند، می‌زنم، آنگاه پایش را دراز کرد و از ساختمان مسجد بیرون رفت، و سپس آن را برگرداند، و بعد فرمود: ای مردم، این تاریخ را یاد داشت کنید و بدانید که هم اکنون به سینه معاویه زدم و با سر او را به روی زمین انداختم و او گمان کرد، مورد حمله واقع شده و گفت: یا امیر المؤمنین علیه السّلام پس آن مهلت مقرر کجاست؟ من هم پایم را از او باز کشیدم! مردم، منتظر کسب خبر از شام بودند، و می‌دانستند که کلام امام علیه السّلام حق است سپس خبر رسید که در همان تاریخ و ساعت و در همان روز، پایی از سمت کوفه آمد و وارد کاخ معاویه شد، و مردم شاهد ماجرا بودند که: بر سینه معاویه خورد و او را از تخت به زیر انداخت و فریاد زد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام مهلت

کجاست؟ و آن پا از همان مسیر بازگشت و مردم دریافتند که خبر امام علیه السّلام درست بوده و دلالت بر امامت او دارد.(۹)

پیشگویی میثم تمار

روایت شده است که میثم تمار به خانه امیر المؤمنین علی علیه السّلام آمد. گفته شد ایشان خواب است. میثم با صدای بلند فریاد برآورد که ای خفته! برخیز که به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. امیر المؤمنین بیدار شد و فرمود به میثم اجازه ورود دهید. میثم همین که وارد شد، همان سخن را تکرار کرد که ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. فرمود: آری راست می‌گویی و به خدا سوگند که دستها و پاها و زبان تو هم بریده خواهد شد. این درخت خرمایی که در کناسه کوفه است، قطع و به چهار بخش خواهد شد و تو بر یکی از قطعات آن مصلوب می‌شوی و حجر بن عدی و محمد بن اکثم و خالد بن مسعود، هر کدام بر یکی از قطعات دیگر مصلوب خواهند شد. میثم می‌گوید: من با خود تردیدی کردم و گفتم: همانا علی از غیب به ما خبر می‌دهد. به این سبب بود که گفتم: ای امیر المؤمنین! این کار اتفاق خواهد افتاد؟

فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه، این عهدی است که پیامبر (ص) با من فرموده است. گفتم: ای امیر المؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟ فرمود:

مرد شکمباره فرو مایه و پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد تو را خواهد گرفت. میثم می‌گوید: روزی دیگر که امیر المؤمنین علیه السلام به گورستان کوفه می‌رفت من هم همراهش بودم. از کنار آن درخت خرما گذشت و فرمود: ای میثم! برای تو و این درخت کار بزرگی است. گوید چون عبید الله بن زیاد والی کوفه شد و به آن شهر آمد پرچمش به آن درخت گیر کرد و پاره شد. فال بد زد و دستور داد آن را بریدند.

یکی از درودگران آن را خرید و به چهار شقه کرد. میثم می‌گوید: به پسرم صالح گفتم قطعه آهنی بردار و نام من و پدرم را بر آن بنویس و بر یکی از شقه‌های این درخت نصب کن. چند روزی گذشت. گروهی از بازاریان پیش من آمدند و گفتند: ای میثم! با ما بیا پیش امیر رویم تا از کارگزار بازار شکایت کنیم و بخواهیم او را از کار بر کنار کند و کس دیگری را بر ما بگمارد. من سخنگوی ایشان بودم. برای من سکوت کرد و چون سخن گفتم از گفتار من شگفت کرد. عمرو بن حریث به او گفت: خداوند کارهای امیر را اصلاح فرماید. آیا این کسی را که سخن می‌گوید می‌شناسی؟ گفت:

او کیست؟ گفت: میثم تمار است. دروغگویی است که وابسته علی بن ابی طالب دروغگوست. عبید الله بن زیاد، راست نشست و به من گفت: این شخص چه می‌گوید؟

گفتم: خداوند امیر را به صلاح دارد. دروغ می‌گوید، که من راستگوی وابسته به‌علی بن ابی طالبم که به حق راستگو بود. عبید الله بن زیاد به من گفت: باید از علی بیزاری بجویی و بدیهایش را یاد آور شوی و نسبت به عثمان اظهار دوستی و نیکی‌هایش را بیان کنی و گر نه دستها و پاهایت را می‌برم و تو را بر دار می‌کشم. من گریستم. گفت: از این گفتار من بدون آنکه به آن عمل کرده باشم گریه می‌کنی؟ گفتم:

به خدا سوگند نه برای گفتار تو و نه برای عمل تو گریه می‌کنم، بلکه در باره شک و تردیدی که در آن هنگام که مولی و سرورم این موضوع را به من گفت در دلم آمد، می‌گریم. عبید الله بن زیاد گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفتم: بر در خانه امیر المؤمنین علی (ع) رفتم. به من گفتند خواب است. من فریاد برآوردم که ای شخص خوابیده برخیز که به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. فرمود راست می‌گویی و به خدا سوگند که دستها و پاها و زبان تو هم بریده می‌شود و مصلوب می‌شوی. من گفتم: ای امیر المؤمنین! چه کسی این کار را نسبت به من انجام می‌دهد؟

فرمود: مرد شکمباره فرو مایه، پسر کنیزک بدکاره، عبید الله بن زیاد. گوید: در این هنگام سخت خشمگین شد و گفت: به خدا

سوگند دستها و پاهایت را قطع می‌کنم ولی زبانت را نمی‌برم تا دروغ تو و دروغ سرورت را ثابت کنم. عبید الله بن زیاد دستور داد دستها و پاهای میثم را بریدند و او را به صلیب کشیدند. میثم با تمام نیرو فریاد برآورد که ای مردم! هر کس می‌خواهد از احادیث پوشیده علی بن ابی طالب آگاه شود بیاید، و مردم جمع شدند و میثم شروع به نقل احادیث عجیب کرد. در این هنگام عمرو بن حریث از پیش عبید الله بیرون آمد که به خانه خود برود. آن جمعیت را دید و پرسید چه خبر است؟ گفتند: میثم برای مردم از علی (ع) سخن می‌گوید. او شتابان پیش عبید الله برگشت و گفت: خداوند امیر را به صلاح دارد. شتاب کن و کسی را بفرست که زبان این مرد را ببرد که من از اینکه دلهای مردم کوفه را بشوراند در امان نیستم و ممکن است آنان بر تو بشورند. عبید الله به پاسداری که بالای سرش ایستاده بود نگریست و گفت: برو و زبانش را قطع کن. پاسدار پیش او آمد و گفت:

ای میثم! گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: زبانت را بیرون بیاور که امیر به من فرمان‌داده است آن را قطع کنم. میثم گفت: این پسر کنیزك بدکاره می‌پنداشت که من و سرورم را دروغگو خواهد کرد. بیا این زبانم، آن را قطع کن. زبانش را بریدند. او ساعتی در خون خود طپید و درگذشت. خدایش رحمت کناد. سپس دستور داده شد جسدش را بر دار کشیدند. صالح (پسر میثم) می‌گوید: پس از چند روز آنجا رفتم و دیدم او بر همان شقه بر دار کشیده شده است که آن قطعه آهن را در آن کوبیده بودم.(۱۰)

چوبه ی دار میثم

در کتب متعددی از شیعه و اهل سنت، با اندك تفاوتهایی خبر شهادت و به دار آویخته شدن میثم نقل شده است. یا از زبان امام و یا از زبان شخص او و افراد دیگری که شاهد نقل خبر از او و یا شاهد گفتگوی علی علیه السلام و میثم بوده اند ، این اخبار را تأئید کرده اند . از آن جمله به نقل حبیب بن مظاهر، از شهیدان کربلا و رشید هجری که خود نیز قربانی سیاست شوم بنی امیه شد و از به دار آویخته شدگان در راه ولایت و امامت است.

شیخ عباس قمی در نفس المهموم نقل کرده است که روزی میثم سوار بر اسبی بود در کنار مجلس بنی اسد به حبیب بن مظاهر اسدی برخورد و با هم به گفتگو پرداختند. حبیب گفت: من پیرمردی را می شناسم که جلو سرش مو ندارد و شکمش بزرگ است و در «دارالرزق» خربزه می فروشد و برای دوستی خاندان پیامبر خود، به دار آویخته می شود و بالای دار شکمش دریده می شود.

میثم گفت: من هم مرد سرخ رویی را می شناسم که گیسوان بلندی دارد و برای یاری پسر دختر پیامبرش از شهر بیرون می رود و کشته می شود و سرش را در کوفه حرکت می دهند.

آنگاه از هم جدا شدند حاضران در مجلس گفتند که دروغگوتر از این دو ندیده ایم. هنوز حاضران مجلس متفرق نشده بودند که رشید هجری رسید و از حاضران مجلس از آنها پرسید. گفتند از هم جدا شدند و چنین و چنان گفتند.

رشید هجری گفت: خدا میثم را رحمت کند که این جمله را فراموش کرد که بگوید: در پاداش کسی که سر حبیب را می آورد صد درهم افزوده می شود.

مردم گفتند: به خدا این از آن دو دروغگوتر است. همان مردم گفتند: مدتی نگذشت که میثم را بر در خانه عمرو بن حریث بالای دار دیدیم و سر حبیب را که با حسین علیه السلام کشته شده بود آوردند و آنچه را گفته بودند ، به چشم خود دیدیم.(۱۱)

این که امام صادق علیه السلام می فرماید: تحمل سخن ما سنگین و دشوار است، به وضوح روشن است. کسانی که به مقام و منزلت امامان، معرفت چندانی ندارند و نمی توانند باطن سخنان آنها را دریابند و نمی توانند آنها را برتر از خود بدانند و می پندارند که شخصیتهای پیشوایان معصوم، مانند مردم عادی است، از پیشگویی های آنها در شگفت می مانند و یا آنها را نمی پذیرند. همین عدم شناخت نسبت به مقام بالای معنوی آنها، موجب بی حرمتی عده ای به آنها و به پیروانشان می شد چنین افرادی آلت دست دشمنان آگاه و کینه توز قرار می گرفتند.

اگر همگان مانند میثم، سلمان، ابوذر، حبیب و رشید هجری و ... به ساحت قدسی امامان آگاهی داشتند، کسی به آنها بی حرمتی نمی کرد و جامعه در مسیر صحیح خود قرار می گرفت، و به سوی خدای متعال و توحید گام بر می داشت.

البته سنگین و دشوار بودن احادیث امامان، در پیشگویی های آنها خلاصه نمی شد. این تنها یک بُعد از قضیه است. احادیث فراوان دیگر نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و در رأس آنها قرآن، تفسیر آیات آن و پی بردن به عمق آنها، منظور کلام امام صادق علیه السلام است. ظواهر آیات و ا حادیث را هر عرب زبان و هر صرف و نحودانی در می یابد؛ اما آگاهی به باطن آنها جز از عهده ی عده ی کمی بر نمی آید.

نخله ی مبارکه

میثم روزی به عمرو بن حریث گفت: من همسایه ی تو خواهم شد.

عمرو بن حریث می گوید: من فکر کردم که او می خواهد یکی از خانه های همسایگان مرا خریداری کند، فکر نمی کردم که غیر از این باشد. از آن هنگام میثم چوبه ی دار خود را شناخت می آمد و زیر آن نماز می خواند.. می گفت: تو چه نخله ی مبارکی هستی، که من برای تو آفریده شدم و تو برای من رُسته شده ای. همیشه به آن سر می زد تا آن را بریدند.(۱۲)

همچنین آمده که میثم در کوفه، پیوسته مواظب آن درخت بود و از کنار آن رفت و آمد داشت و به آن می نگریست.(۱۳)

گفته اند که یک روز که امیرمومنان علیه السلام به کُناسه می رفت و میثم همراه ایشان بود، حضرت درخت خرمایی را به او نشان داد و فرمود: « بین تو و این درخت، پیوند محکمی است و تا آخرین لحظه ی زندگی تو، آین درخت به تو وفادار خواهد ماند».(۱۴)

علت بریده شدن آن درخت را چنین گفته اند : هنگامی که عبیدالله بن زیاد به سوی کوفه می رفت، وقت عبور از کناسه پرچمش به آن درخت گیر کرد و پاره شد آن را به فال بد گرفت، لذا دستور داد که آن درخت را قطع کنند. ماموران ابن زیاد آن را از ریشه بریدند و یکی از نجارها آن را خرید و چهار تکه کرد.

وقتی میثم از این موضوع آگاه شد، به پسرش صالح دستور داد که میخی بردارد و اسم میثم و پدرش یحیی را بر یکی از قطعات آن بنویسد و میخ را بر آن قطعه بکوبد.

امیرمومنان علیه السلام به میثم خبر داده بود که آن درخت چهار تکه خواهد شد. صالح پسر میثم می گوید: که چند روز پس از شهادت پدرم به نزد چوبه ی دار رفتم و دیدم پدرم از همان قطعه ای آویخته شده که نامش را بر آن نوشته و میخ بر آن کوبیده بودم.(۱۵)

حدیث گویی بر فراز دار

میثم تمار یکی از شاگردان ممتاز مکتب حضرت علی علیه السلام و از شیفتگان آن حضرت بود. همین نشان برای وفاداری او کافی است که در راه مولا و سرور خویش تا آخرین لحظات عمر خود مقاومت نمود و دمی دست از حمایت خویش بر نداشت و بالاخره جان را بر سر این پیمان به دوست سپرد.

میثم، شیعه ایرانی الاصل است. وی در سال آخر حیات خود (۵۸ یا ۶۰ ه.ق) به قصد زیارت خانه ی خدا عازم مکه شد و از آنجا به مدینه سفر نمود و در مدینه در منزل ام سلمه (همسر پیامبر) میهمان بود. ام سلمه برای احترام و تکریم مهمان خویش عطر مخصوصی به نام «غالیه» به میثم هدیه داد تا محاسن خود را با آن معطر سازد.

وقتی میثم عطر را گرفت، رو به ام سلمه گفت: اگر اکنون محاسنم به این عطر خضاب شود، چندان طولی نمی کشد که در دوستی این خاندان (اهل بیت) به خون سرم خضاب خواهد شد.

ام سلمه گفت: چه بسا شنیدم که پیامبر خدا تو را به نیکی یاد می کرد و سفارش تو را به علی علیه السلام می نمود.

میثم پس از بیرون آمدن از منزل ام سلمه، با ابن عباس برخورد کرد.

(ابن عباس یکی از بزرگترین مفسرین قرآن و از نظر علمی بسیار والامقام بود) میثم از او می خواهد تا قلم و کاغذی آماده سازد و او برای ابن عباس تفسیر بگوید. تمام وجود ابن عباس سراپا گوش است و میثم سخن آغاز می کند در حین تفسیر، میثم سئوال می کند چگونه خواهی بود اگر مرا بر دار ببینی؟ من آخرین نفر از ده نفری هستم که بر دار کشید خواهم شد و چوبه دار من از همه کوتاه تر خواهد بود.

ابن عباس در بهتی عجیب فرو رفت چرا که اینگونه سخنان برای او بسیار شگفت آور بود.

میثم ادامه داد: ابن عباس، حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام روزی به من فرمود: « تو را بعد از من می گیرند و بر دار می زنند در آنجا بر تو نیزه خواهند زد و در روز سوم از سوراخ بینی و دهان تو خون فواره می کند و ریشت از خون خضاب می گردد. منتظر آن خضاب باش و بدان که تو را در کنار منزل عمرو بن حریث(خارجی معروف) به دار می آویزند تو دهمین نفری هستی که به دار آویخته می شوی و چوبه دار تو از همه کوتاهتر است». سپس حضرت امیر علیه السلام خطاب به من فرمود: میثم بیا تا برویم و درخت خرمایی را که بر تنه ی آن به دار آویخته خواهی شد به تو نشان دهند!»

بعد از آن مدتها، میثم به کنار آن درخت می آمد و در کنار آن مشغول راز و نیاز و خواندن نماز می شد و با خود می گفت: تو چه مبارک درختی هستی که برای من روییده ای و برای من آب خورده ای.

او گاهی که عمرو بن حریث را می دید، به او می گفت: من همسایه تو خواهم بود برای من همسایه ی خوبی باشد.

عمرو بی خبر از همه جا می گفت: مگر می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ی ابن حکیم را بخری؟

ابن عباس خواست تا آنچه از تفاسیر را که میثم برایش گفته بود، پاره کند. ولی میثم دست او را گرفته و فرمود: صبر کن! اگر آنچه گفتم درست از آب در آمد که هیچ، ولی اگر دروغ گفته باشم؛ مطالب را پاره کن

چند سالی از این دیدار گذشت میثم در سالهای نزدیک به شهادتش به سفر حج مشرف شد و بعد از دیدار مکه و مدینه به سوی کوفه رهسپار گردید.

وقتی به کوفه رسید، ماموران عبیدالله بن زیاد او را دستگیر و پیش خلیفه بردند وقتی چشم خلیفه به میثم افتاد، از او پرسید: خدایت در کجاست؟ میثم فرمود: در کمین هر ظالمی و تو هم یکی از ظالمان هستی ابن زیاد با تمسخر گفت: شنیده ام «ابوتراب» به تو خیلی نزدیک بوده است؟

- آری

- گفته اند: آنچه را بر سرت خواهد آمد، از مدتها پیش خبر داری!

- آری. مولایم به من خبر داده که تو مرا بر دار خواهی زد و من از دهمین نفر از به دار آویختگان هستم. چوبه دار من از همه کوتاهتر خواهد بود.

ای عبیدالله حتی زبان مرا نیز خواهی برید.

میثم با سخنان خود ، مجلس را آشفته نمود و ابن زیاد با عصبانیت جواب داد: چنین نخواهم کرد تا علی علیه السلام دروغگو شود.

میثم گفت: چطور می توانی با کلام علی علیه السلام که از جانب خدا و جبرئیل و رسول مقرب او باشد، مخالفت کنی، در حالی که به خاطر همین سخنان زبان مرا خواهی برید.

ابن زیاد چون دیگر نمی توانست در مقابل گفته¬های میثم مقاومت کند، دستور داد تا او را به زندان برند، بعد از او، مختار بن ابی عبیده را به زندان آوردند.

میثم به مختار گفت: نگران نباشی! زیرا تو را آزاد می کنند و در آینده برای انتقام گیری از قاتلان امام حسین علیه السلام قیام خواهی نمود و ابن زیاد را که قاتل ماست، خواهی کشت.

عبیدالله برای سرکوب شورشها و تحریکاتی که بر علیه او و خلیفه صورت می گرفت، دستور داد مختار را به هلاکت برسانند ولی نامه یزید از شام مبنی بر آزادی مختار، به دست او رسید. این نامه درست زمانی به عبیدالله رسید که مختار را به چوبه ی دار بسته بودند و آماده ی به دار کشیدن بودند!

با رسیدن نامه یزید، ابن زیاد مجبور به آزادی مختار شد.

ولی با این حال ابن زیاد دست از دار نکشید و فرمان داد تا میثم را بر چوبه دار ببندند.

وقتی میثم را بر بالای دار کشیدند، مردم برای تماشای او نزدیک خانه عمرو بن حریث جمع شدند.

عمرو بن حریث چون این واقعه را دید، گفت: والله قبلاً ـ این حادثه را به من خبر داده بود؛ ولی من نمی فهمیدم. سپس کنیزش را خواست تا زیر دار را جاروب و تمیز نماید.

میثم تمار حقیقت گوی مکتب علی علیه السلام شروع به موعظه در منقبت و فضائل بنی ها شم نمود واز رذایل بنی امیه و فضیلتها و برتری اهل بیت علیهم السلام از جمله علی بن ابیطالب علیه السلام لب به سخن گشود و مردم را از انقراض و نابودی بنی امیه خبر داد.

جاسوسان و ماموران ابن زیاد وقتی پند و خطابه ی میثم را بر بالای دار شنیدند، فوراً ابن زیاد را از این واقعه آگاه نمودند و گفتند: که این غلام عجمی تو را رسوا می کند.

ابن زیاد دستور داد تا دهانش را ببندند. دهان میثم توسط ظالمان عبیدالله بسته شد و دیگر نتوانست کلامی بر زبان جاری سازد. و به قولی او اولین کس در اسلام است که بر دهانش لگام زدند دو روز به همین منوال سپری شد. در روز سوم، ضربه ای بر شکم میثم زدند ولی او همچنان تکبیر می گفت و بالاخره در پایان آن روز، خون زیادی از بینی و دهانش جاری و تکبیرگویان در حالی که بر سر عهد و پیمان خویش با مولای خود وفا دار بود، رحل اقامت در سرای ابدی گشود و قرین سرور خود گشت.

این واقعه ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق اتفاق افتاد.

جنازه آن بزرگوار همانطور بر چوبه دار باقی ماند تا اینکه ۷ نفر از خرما فروشان کوفه، مخفیانه و شبانه در آخر شب، جسد نازنین و آغشته به خون میثم را از نخل پائین آوردند و در زیر پرتو مهتاب از مشاهده ی جسم رنجور و خسته ی میثم شروع به ناله و زاری کردند و او را در حالی که دیدگانش از اشک تر بود در کنار نهری به خاک سپردند.

فردا که نگهبانان برای بازدید به آن محل آمدند؛ جسد را مشاهده نکردند. همه جا را به دنبال جنازه زیر پا گذاشتند ولی هر چه گشتند کمتر یافتند زیرا اثری از جسم مبارک میثم نبود.(۱۶)

مرگ معاویه

ابوخالد تمار روایت می کند که روز جمعه ای بود با میثم در رود فرات با کشتی می رفتیم، که ناگاه بادی وزید میثم بعد از دیدن خصوصیات آن باد، به اهل کشتی گفت: کشتی را محکم ببندید این باد عاصف است و شدت خواهد یافت. سپس افزود: معاویه مرده است.

جمعه ی دیگر قاصدی از شام رسید و خبر آورد که معاویه مرده و یزید به جای او نشسته است.

گفتیم: چه روزی مرد؟ گفت: روز جمعه. وقتی دقت کردیم دیدیم موقعی است که میثم خبر داده بود.(۱۷)

داستان کربلا

شیخ صدوق در کتاب امالی نقل می کند که جبله ی مکی می گوید: از میثم تمار شنیدم که گفت: به خدا سوگند، این امت فرزند پیامبرشان را در روز دهم محرم خواهند کشت. دشمنان آن روز را جشن خواهند گرفت.

ای جبله، آنچه می گویم حتماً اتفاق خواهد افتاد، که در علم ازلی خداوند آمده است اینها را مولایم علی علیه السلام به من فرموده است و به من خبر داده که همه ی مخلوقات بر او خواهند گریست، حتی وحشیان صحرا، ماهیان دریا، پرندگان هوا، خورشید فروزان و ماه تابان و ستارگان و زمین و آسمان و مالک دوزخ و حاملان عرش خدا. از آسمان خون می بارد و بر سر مردمان خاکستر فرو می ریزد بر قاتلان حسین علیه السلام همچون یهود و نصارا و مجوس، لعنت خدا مسجل گشته است.

جبله می گوید پرسیدم: ای میثم ، چگونه ممکن است روز شهادت امام حسین علیه السلام را جشن بگیرند؟!

میثم به شدت گریست و گفت: آنها به استناد یک حدیث جعلی، مدعی می شوند که توبه ی حضرت آدم علیه السلام و حضرت داوود علیه السلام در آن روز پذیرفته شده! در صورتی که در ماه ذی الحجه واقع شده است. آنها می گویند که حضرت یونس علیه السلام در چنین روزی از شکم ماهی نجات یافته است، در حالی که آن هم در ماه ذی حجه بوده است. آنها مدعی می شوند که کشتی نوح در آن روز بر فراز کوه جودی لنگر انداخته، در صورتی که آن هم در روز هجدهم ماه ذی حجه واقع شده است. و می گویند که خداوند در چنین روزی دریا را برای عبور بنی اسرائیل شکافته است، در حالی که در ماه ربیع الاول بوده است.

سپس فرمود: ای جبله! بدان که حسین علیه السلام در روز قیامت ، سید و سرور شهیدان است و یاران او بر همه ی شهیدان برتری دارند، هنگامی که آفتاب را ببینی که به رنگ خون در آمده است، بدان که مام حسین علیه السلام کشته شده است.

جبله می گوید: یک روز از خانه بیرون آمدم، دیدم که قرص خورشید سرخ فام است و نور خورشید به رنگ ارغوانی بر دیوارها تابیده است به شدت گریستم و فریاد بر آوردم که وای حسین کشته شد.(۱۸)

با مختار در زندان ابن زیاد

وقتی میثم گرفتارماموران ابن زیاد شد، او را به زندان بردند، ابن زیاد مختار ثقفی را هم با او زندانی کرد. در زمانی که آن دو در زندان ابن زیاد بودند، میثم به مختار گفت: « تو از زندان این مرد رها می شوی و برای خونخواهی حسین علیه السلام خروج خواهی کرد و این ستمگری را که ما در زندان او هستیم خواهی کشت و با همین پایت صورت و گونه هایش را لگد خواهی کرد».

چون ابن زیاد مختار را برای کشتن فرا خواند، ناگاه پیکی با نامه ی یزید بن معاویه، خطاب به ابن زیاد رسید که به او فرمان داده بود تا مختار را آزاد کند.(۱۹)

ابن زیاد نیز دستور داد تا مختار را آزاد کردند، بدین ترتیب یکی دیگر از پیشگویی های میثم به تحقق پیوست، بعدها که مختار به امارت کوفه رسید و سر ابن زیاد را به زیر پای او انداختند، به یاد گفتار میثم افتاد.(۲۰)

در زندان

زندانی شدن میثم ، پس از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، با دو روز فاصله ذکر شده است.

میثم را بایـد از پیشگامان و پیشمرگان نهضت امام حسین علیه السلام دانست که همچون مسلم و قیس بن مسهر و هانی، در راه آرمانهای امام علیه السلام آگاهانه و بی باکانه به استقبال شهادت رفتند او در زندان از دانش سرشار خویش ، دیگران را بهره مند می ساخت و رازهای درونی خویش را برای آنها بیان می کرد. نمونه ی آن خبر دادن از قیام مختار بود میثم چند روز بیشتر در زندان نبود، چون موقعیت کوفه اجازه نمی د اد که ابن زیاد او را در زندان نگه دارد.(۲۱)

بوسه بر چوبه دار

قساوتهای ازلی و نهانی ابن زیاد، چنان شعله ور بود که تاب و تحمل او را بریده بود. لذا در شتاب بود تا هر چه زودتر از یاران حسین بن علی علیه السلام انتقام بگیرد. پس دستور داد مختار و میثم را از زندان بیرون آورده ، دار بزنند. پیکی از شام از جانب یزید رسید و نامه ی آزادی مختار را تقدیم ابن زیاد کرد. اما میثم که برای شهادت خود لحظه شماری می کرد به طرف چوبه ی دار حرکت داده شد هنگامی که جلادان رژیم او را به سوی چوبه ی دار می بردند مردی به میثم گفت: میثم علی از این کار تو را بی نیاز نساخت؟ یعنی دوستی علی علیه السلام در این باره برای تو کاری نکرد.

میثم لبخندی زد و گفت: من برای چوبه ی دار آفریده شده ام و آن برای من رسته شده است.(۲۲)

دژخیمان طبق دستور ابن زیاد میثم را به دار کشیدند. وقتی که بالای دار قرار گرفت، با صدای بلند فریاد زد:

ای مردم، هر کس می خواهد احادیث ماندگاری از سرچشمه زلال علوم اسلامی، علی بن ابیطالب علیه السلام بشنود ، پیش از آنکه مرگ بین من و او حائل شود، به سوی من بشتابد به خدا سوگند، از آنچه امروز تا روز رستاخیز انجام خواهد یافت برای شما بازگو خواهم کرد. هر فتنه و آشوبی را که تا روز قیامت بر پا خواهد شد با شما در میان خواهم گذاشت.(۲۳)

مردم کوفه به دور چوبه ی دار گرد آمدند، میثم شروع به سخن گفتن کرد و از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام و علی علیه السلام و فصلی گسترده از جنایتهای بنی امیه را بازگو کرد.

به ابن زیاد خبر دادند که این مرد شما را رسوا ساخت دستور داد که به دهان او لگامم بزنید، آن چنان که خود خبر داده بود، او نخستین مسلمانی بود که به دهانش لگام زدند، تا جلوی افشاگری او را بگیرند.(۲۴)

عمرو بن حریث به سوی خانه اش می رفت، دید جمعیت انبوهی در نزدیکی خانه اش گرد آمده اند پرسید چه خبر است؟ گفتند: میثم تمار است که از فضائل علی علیه السلام سخن می گوید.

شتابان به دارالاماره رفت و به ابن زیاد گفت: امیر! کسی را بفرست تا زبان او را قطع کند، من مطمئن نیستم که شهر کوفه را نشوراند و مردم کوفه علیه تو قیام نکنند.

ابن زیاد به یکی از نگهبانان گفت: برو زبانش را قطع کن.

آن مرد پلید به نزد میثم رفت و گفت: میثم هر چه دلت می خواهد بگو، که امیر به من دستور داده تا زبانت را قطع کنم.

میثم گفت: آن پسر زن بدکاره پنداشته که می تواند سخنان مرا دروغ انگارد، نه! هرگز گفتار من دروغ نیست و مولای من هرگز دروغ نمی گوید، بیا این من و این زبان من.

نکته قابل توجه اینکه، پیش از آنکه زبان میثم را ببرد، در یک گفتگوی تند و رسوا گرانه با ابن زیاد ، میثم به او گفت:

من از امیرمومنان علی علیه السلام از کیفیت شهادت خویش پرسیدم، که چه کسی این جنایتها را در حق من انجام خواهد داد. فرمود: تو را شخص پست و مزدور، پسر زن بدکاره عبیدالله دستگیر می کند.

میثم سپس نحوه ی شهادت خویش را بیان کرد.

ابن زیاد به شدت برآشفت و گفت: به خدا سوگند دست و پاهایت را خواهم برید و زبانت را خواهم گذاشت ، تا گفتار مولایت و تو دروغ در آید.

آنگاه دستور داد، دستها و پاهایش را بریدند و زبانش را گذاشتند و گفته شد که بعداً مجبور شد تا دستور دهد زبان او را هم ببرند.(۲۵)

سه روز بالای دار

حدود هفتاد سال از عمر شریفش سپری شده بود. آنگاه که ستمگران دستها پاهای میثم را قطع کردند و بر دهانش لگام زدند زبانش را بریدند تمامی سخنان مولایش به واقعیت پیوست، هر چند که خصم بدسرشت تلاش کرد که سخنان علی علیه السلام تکذیب شود.

میثم سه روز بر بالای دار بود غروب روز دوم، محاسن شریفش با خون بینی و گلویش خضاب شد.

سومین روز، یکی از مزدوران ابن زیاد به نزد چوبه ی دار آمد و گفت: می دانم، تو روزها روزه می گرفتی و شبها را به عبادت به سر می بری با این همه ، این نیزه را بر بدنت فرو می برم. آنگاه نیزه ی خود را بر بدن میثم فرو کرد آنگاه میثم تکبیری گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

بدن میثم ، همچنان چند روز بالای دار بود، صالح پسر میثم گوید: چند روز پس از شهادت پدرم، به طرف چوبه ی دار رفتم و دیدم دقیقاً از چوب همان درختی به دار آویخته شده که خود او تعریف کرده بود و من میخی را برای نشانه به چوب درخت کوبیده بودم در این مدت که میثم بر دار بود، عمرو بن حریث که تازه فهمیده بود مقصود میثم از اینکه همسایه ی او خواهد شد چیست، هر شب به کنیزش دستور می داد که زیر درخت را جارو کند و آب بریزد و آتش روشن کند.کسی جرأت نمی کرد به جنازه ی میثم نزدیک شود، ابن زیاد در اطراف نگهبان گذاشته بود و از دفنش ممانعت می کرد. در نهایت ۷ نفر از همکاران خرما فروش میثم، تصمیم گرفتند تا پاسی از شب گذشته، جنازه ی او را از بالای دار پائین بیاورند دفن کنند. وقتی که در موعد مقرر به دار نزدیک شدند تعدادی از ماموران دولتی را دیدند که در اطراف چوبه ی دار نگهبانی می دهند، آتش روشن کردند و ماموران را با آن مشغول کردند تا جنازه را پائین آوردند و روی تخته ای نهادند وتا نزدیکی چشمه ای از آب مراد حمل کردند و جنازه را به خاک سپردند. چون صبح شد ابن زیاد سپاهی را برای یافتن جنازه گسیل داشت و سرنخی به دست نیاورد. گفته شده که آنها جنازه را در کف نهر به خاک سپردند و آب بر آن جاری کردند تا کسی به مدفن او آگاه نگردد.

میثم ۱۰ روز پیش از ورود حضرت امام حسین علیه السلام به کربلا در سال ۶۰ هجری قمری به شهادت رسید.(۲۶)

بارگاه میثم

قبر شریف میثم در کوفه ، مزار عاشقان و پیروان اهل بیت علیهم السلام است در جنوب غربی مسجد اعظم کوفه، قبه ی کوچک و مجللی است که در فراخنای آسمان می درخشد و پناهگاه حاجتمندان و زائران است.

کرامتهای بسیاری از این قبر شریف نقل شده است.

علی علیه السلام روزی به میثم فرموده بود: تو در بهشت در کنار من و هم رتبه ی من خواهی بود.

پی نوشت ها :

- شرح ابن ابی الحدید ج۲ ص ۲۹۱ ، ارشاد مفید ج۱ ص ۳۲۳، بحار الانوار ج۴۲ ص ۱۲۴و ۱۲۵، بحار الانوار ج ۳۴ ص ۳۰۲.

۲- بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۹۹، امالی صدوق/ ص ۳۵۷/ مجلس ۷۵.

۳- وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۸۳؛ ارشاد القلوب الی الصواب/ج۲/ ص ۲۵۶؛ بحارالانوار/ج۲۷/ص ۲۲۰.

۴ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ صص ۱۹-۲۰

۵ - منتهی الآمال/ ج۱.

۶ - اصول کافی /ج۱/ ص ۳۳۰.

۷- برای اطلاع بیشتر درباره ی گفتگوی موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام به سوره کهف آیه ۶۰ مراجعه شود.

۸ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ صص ۲۳-۲۵ به نقل از بشاره المصطفی لشیعه المرتضی

۹ - ارشاد القلوب-ترجمه سلگی، ج۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۱۰ - روضه الواعظین-ترجمه مهدوی دامغانی، ص: ۴۶۶ و ۴۶۷.

۱۱ - نفس المهموم/ صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۱۲ - نفس المهموم/ ص ۱۶۶.

۱۳ - شرح ابن ابی الحدید/ج۱/ ص ۴۰۲.

۱۴ - نفس المهموم/ ص ۱۶۶.

۱۵ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۳۷.

۱۶ - افسانه خلافت/صص ۱۰۱- ۱۰۶، به نقل از الکنی والالقاب/ج۳/ ص ۲۱۸؛ سفینه البحار/ج۲/ ص ۵۲۳؛ بحارالانوار/ج۴۲/ ص ۱۲۴.

۱۷ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۴۵.

۱۸ - امالی صدوق/ ص ۱۲۶؛ میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۴۹ و ۵۰، علل الشرایع/ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی/ ج۱/ص۷۳۹.

۱۹ - شرح ابن ابی الحدید/ج۱/ ص ۴۰۴.

۲۰ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۵۰.

۲۱ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۵۴ و ۵۵.

۲۲ - شرح ابن ابی الحدید/ج۱/ص ۴۰۴.

۲۳ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۵۸.

۲۴ - منتهی الآمال/ ج۱/ ص ۴۰۵.

۲۵ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ ص ۶۰.

۲۶ - میثم تمار، گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ صص ۶۱-۶۴.

۲۷ - مراقد المعارف/ج۳/ ص ۳۴۰.

منابع و مآخذ

۱- ارشاد/ شیخ مفید/ انتشارات کنگرهٔ شیخ مفید، قم/ چاپ اول ۱۴۱۳ق.

۲- بحارالانوار/ علامه مجلسی/ ۱۱۰ جلدی/ انتشارات اسلامیه.

۳- وسائل الشیعه/ شیخ حر عاملی/ ۲۰ جلدی/ چاپ بیروت لبنان.

۴- امالی/ شیخ صدوق/ ترجمه: محمد باقر کمره ای/ ناشر اسلامیه/چاپ ششم/ ۱۳۷۶ش.

۵- ارشاد القلوب الی الصواب/ شیخ حسن دیلمی/ ناشر شریف رضی/ قم، چاپ اول/ ۱۴۱۲ق.

۶- منتهی الآمال/ شیخ عباس قمی/ انتشارات هجرت/ سال ۱۳۷۸ش.

۷- نفس المهموم/ شیخ عباس قمی/ انتشارات مسجد مقدس جمکران/ چاپ سوم.

۸- میثم تمار گنجینه ی اسرار علی علیه السلام/ انتشارات میثم تمار/ چاپ اول.

۹- اصول کافی/ ثقه الاسلام کلینی/ ترجمه مصطفوی/ انتشارات علمیه اسلامیه/ چاپ اول.

۱۰- افسانه خلافت/ مهدی دانشمند

۱۱- سفینه البحار/ شیخ عباس قمی/

۱۲- علل الشرایع/ شیخ صدوق/ ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی/ انتشارات مومنین/ چاپ اول سال ۱۳۸۰.

۱۳- روضه الواعظین/ فتال نیشابوری/ قم / چاپ اول/ انتشارات رضی.

ع/

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹